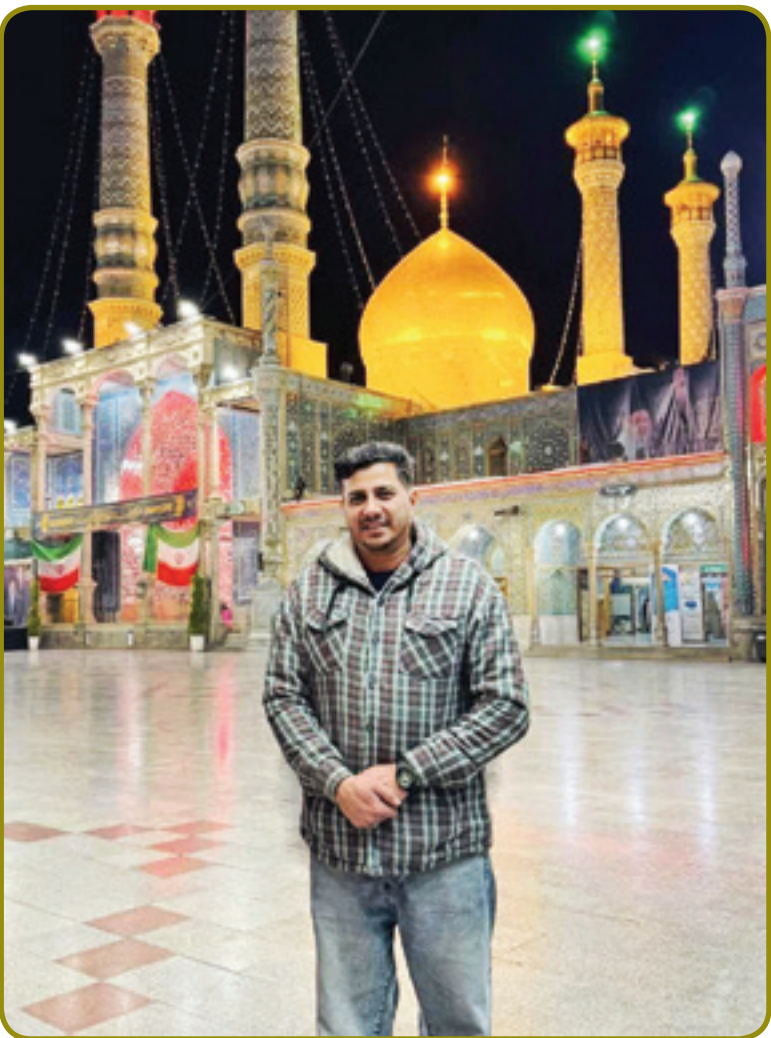


گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید جلال عسکری از شهدای حمله به ایست و بازرسی خاوران در جنگ رمضان

تحول روحی جلال شهادتش را قابل پیش‌بینی کرده بود

شهادت جلال و دوستانش داوطلبان ایست و بازرسی را بیشتر کرد



شهید جلال عسکری از شهدای ایست و بازرسی جنگ تحمیلی رمضان

می‌شد. دوستان اهل مسجد وی نیز بارها بر این نکته تأکید کردند که هر وقت جلال بود همه ما خوشحال بودیم و اگر نبود انگار چیزی کم داشتیم. با اینکه خودش از نظر جسمی مشکلات زیادی داشت (مشکل گوارشی و کمر درد)، اما یکسی از خصلت‌هایش این بود که درد و رنجش را به کسی نمی‌گفت و هیچ موقع به کسی زحمت نمی‌داد و سعی می‌کرد زحمتش به گردن کسی نیفتد. بسیار هم اهل محبت، بخشش، انفاق و خونگرم بود، یعنی اگر احساس می‌کرد یک نفر مثلاً به انگشتی که در دست اوست علاقه دارد، خیلی راحت از انگشت می‌گذاشت و آن را به او هدیه می‌داد.

■ **جلال بعد از شهادت مهدی نعمتی حال و هوای دیگر داشت**

جلال دوستی داشت به نام آقا حامد عزیزی که دو سال پیش به رحمت خدا رفت. بنده خدا بیمار شد و خیلی سریع بیماری‌اش شدت گرفت و به رحمت خدا رفت. این حادثه خیلی برای ما و دوستانش، به‌خصوص جلال که از دوستان نزدیک حامد بود، تلخ و ناگوار بود. یکی دیگر از دوستان مشترک‌مان به نام آقامهدی نعمتی در جریان جنگ ۱۲ روزه به شهادت رسید. آقامهدی بسیار با جلال صمیمی و مأنوس بود. جلال همیشه می‌گفت مهدی شهید می‌شود. اتفاقاً آقامهدی هم نسبت به جلال همین نظر را داشت و می‌گفت عاقبت جلال ختم به شهادت خواهد شد. جلال از لحاظ ظاهری و پوشش به اصطلاح خیلی به روز بود، یعنی ظاهرش مثل اکثر جوان‌های امروزی بود، با این اوصاف، آقامهدی در سیرت جلال شهادت را یافته بود و در جمع دوستانه و بارها به خود من این را می‌گفت؛ جلال بعد از شهادت سردار مهدی نعمتی کاملاً متحول شده بود.

مزار شهید مهدی نعمتی در صحن حضرت عبدالعظیم حسنی و در پایین پای مزار شهید طهرانچی قرار دارد و جلال بعد از شهادت مهدی زیاد به مزارش می‌رفت. بدون خبر می‌رفت و می‌آمد. چند شب قبل از شهادتش هم با چند نفر از دوستان به زیارت حضرت معصومه (س) در قم رفتند؛ آنجا به روایت دوستان طلب شهادت برای خودش کرده بود.

برخی اوقات که با هم بودیم، حرف‌هایی می‌زد که دلم کارگاه مشغول به کار شد. زندگی خیلی ساده‌ای داشت و در یک خانه حدود ۴۵ متری در محل زندگی می‌کردند. زندگی‌شان با وجود سادگی خیلی زیبا و پر از آرامش بود و حاصل زندگی‌شان هم دو دختر به نام‌های هیوا و هانا، هفت و سه ساله است که جلال با تمام وجود به آنها علاقه داشت و عشق می‌ورزید.

■ **پرانرژی و پرشور و نشاط بود**

جلال خیلی پرانرژی و با نشاط بود. اصلاً در جمع خانوادگی و بچه‌های مسجد معروف به بمب انرژی بود.

چون در هر جمعی که حاضر بود نشاط خاصی به آن جمع می‌بخشید و همه را شاد می‌کرد. همه از حضورش در جمع خوشحال می‌شدند. ما اعضای خانواده که دور

هم جمع می‌شدیم، اگر جلال حضور داشت، جمع ما باشور و نشاط می‌شد. هر وقت هم که حضور نداشت، مثلاً برنامه دیگری داشت که نمی‌توانست در آن جمع خانوادگی حضور داشته باشد، واقعاً نبودنش احساس

■ **صغری خیل فرهنگ**

برادرانه‌های شهید عسکری اینگونه آغاز می‌شود: «کوچه قدیم ما محل زندگی خانواده سه شهید ایست و بازرسی خاوران در اسفند ۱۴۰۴ است. منزل خانواده شهید مرتضی درباری در ابتدای کوچه، منزل خانواده شهید محمد هوشنگی در اواسط کوچه و خانه ما هم تقریباً در نیمه انتهای کوچه بود. اینها همه بچه‌مسجدی و هیبتی بودند. هیبت مسجد ما تقریباً از سال ۶۵ برپا بود. استخوان‌بندی هیبت هم همین بچه‌ها بودند که الان شهید شدند. واقعاً می‌توانم بگویم با شهادت آنان قطعه‌ای از وجود هیبت ما جدا شد.» بخش تکمیلی گفت‌وگویمان را پیش‌رو دارید.

■ ■ ■

■ **از کودکی اهل مسجد بود**

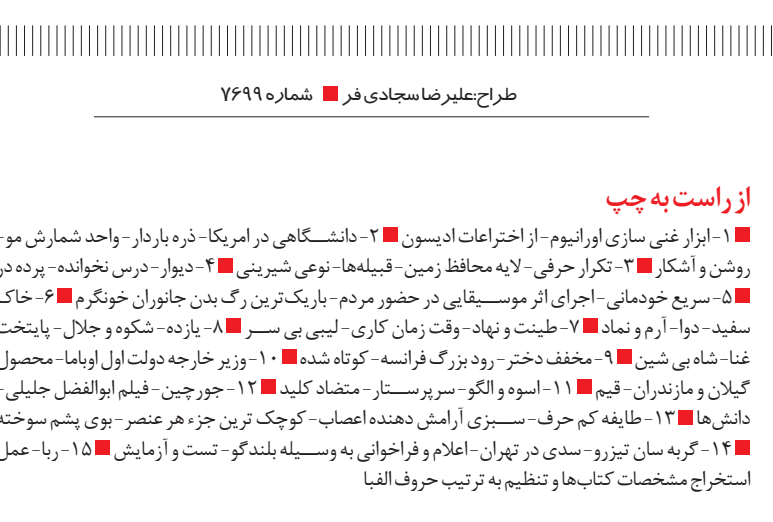
اگر بخواهم از کودکی جلال بگویم، باید از تصادفی شروع کنم که او در آن حضور داشت. جلال هفت ساله بود که تصادف خونینی را تجربه کرد. پدر و مادر ما مثل بسیاری از خانواده‌های دیگر معمولاً پنج‌شنبه‌ها برای زیارت اهل قبور و مزار برادر شهید بزرگ‌مان (شهید عین‌الله عسکری) به بهشت‌زهر(اس) می‌رفتند. در یکی از آن هفته‌ها پدر، مادر و سایر اعضای خانواده ما در مسیر بازگشت از بهشت‌زهر دچار سانحه رانندگی می‌شوند که در آن حادثه مادر به همراه خواهر و عمه‌مان جان‌شان را از دست می‌دهند و جلال که در آن سن کم شاهد این حادثه بود، آن خاطره تلخ را همیشه در ذهن داشت و برای ما تعریف می‌کرد.

جلال از همان سن هفت سالگی به مسجد می‌آمد و در برنامه‌های مسجد و هیبت حضور فعالی داشت.

پدر ما در سال ۷۸ به رحمت خدا رفت و جلال هم چند



برادران شهید عین‌الله و جلال عسکری



از راست به چپ

■ **۱-** ابزار غنی‌سازی اورانیوم - از اختراعات ادیسون ■ **۲-** دانشگاهی در امریکا - ذره باردار - واحد شمارش مو - روشن و آشکار ■ **۳-** تکرار حرفی - لایه محافظ زمین - قبیله‌ها - نوعی شیرینی ■ **۴-** دیوار - درس نخوانده - پرده در ■ **۵-** سریع خودمانی - اجرای اثر موسیقیایی در حضور مردم - باریک‌ترین رگ بدن جانوران خونگرم ■ **۶-** خاک سفید - دوا - آرم و نماد ■ **۷-** طینت و نهاد - وقت زمان کاری - لیبی بی سر ■ **۸-** یازده - شکوه و جلال - پایتخت غنا - شاه بی شین ■ **۹-** مخفف دختر - رود بزرگ فرانسه - کوتاه شده ■ **۱۰-** وزیر خارجه دولت اول اوباما - محصول گیلان و مازندران - قیم ■ **۱۱-** اسوه و الگو - سرپرستار - متضاد کلید ■ **۱۲-** جور چین - فیلم ابوالفضل جلیلی - دانش‌ها ■ **۱۳-** طایفه کم حرف - سبزی آرامش دهنده اعصاب - کوچک‌ترین جزء هر عنصر - بوی پشم سوخته ■ **۱۴-** گربه سان تیزرو - سدی در تهران - اعلام و فراخوانی به وسیله بلندگو - تست و آزمایش ■ **۱۵-** ربا - عمل استخراج مشخصات کتاب‌ها و تنظیم به ترتیب حروف الفبا

از بالا به پایین

■ **۱-** سوال و جواب - هورمونی که از غده فوق کلیوی ترشح می‌شود و باعث افزایش هیجان و فشار خون می‌شود ■ **۲-** مقابل رونده - روحانی یهودی - زمان کار و تلاش ■ **۳-** برج کج - زادگاه اینشتین - توبی لاسنیک اتومبیل - بازی محلی ■ **۴-** از حروف انگلیسی - جمله قرآنی - جای کم عمق آب دریا ■ **۵-** کوچک جثه - جزایر مورد اختلاف ژاپن و روسیه - لاغر ■ **۶-** کشور فلاسفه - وزیدن باد - از روانداها ■ **۷-** تکنیک - طناب محکم - نزده چوبی یا فازی - وسیله برش ■ **۸-** اولین کشور آسیایی که قرآن را چاپ کرد - کاشف اشعه ایکس ■ **۹-** اما - شهر هلن زیبارو - راتبه و حیره - بنابر این ■ **۱۰-** شبنم - دوربین اینترنتی - شهرستان ■ **۱۱-** نگین انگشتی - از سبزی‌های خوراکی - رودی که در ساری جاری است ■ **۱۲-** علامت سوختگی - ابزاری برای ثابت نگهداشتن اندام شکسته بدن - عمو ■ **۱۳-** مخفف هستم - میوه موکتی - جلادهنده - شهر حضرت عبدالعظیم ■ **۱۴-** مجموعه مردم یک کشور - باران سیل‌آسا - تنظیم عدسی دوربین ■ **۱۵-** با برزیل و بولیوی مرز مشترک دارد - از صنایع دستی رایج در اصفهان

مهدی و محمدرضا بلافاصله بعد از مطلع‌شدن سریع به محل ایست و بازرسی رفتند و من هم پشت سرشان خودم را رساندم که دیدم جلال به همراه هفت نفر دیگر از دوستان‌مان که همگی از بچه‌های مسجد محل بودند شهید و سه نفر هم مجروح شده‌اند. در این بین شهید محمد هوشنگی اولین شیی بود که برای ایست و بازرسی آمده بود و تقدیرش این بود که در همان شب اول به

شهادت برسد. شهادت عزیزان‌مان اگر چه درد و رنج فراوان دارد، اما بر کات هم کم ندارد. برای خانواده شهیدا سخت است که شاهد شهادت عزیزان خود باشند. اگر چه شهادت سعادت بزرگی است که نصیب آنان شده، اما تحمل از دست دادن اعضای خانواده سخت است. ما سال‌هاست که در این محل ساکن هستیم، با این محله و مسجد محل انس گرفته‌ایم. سال‌هاست که به مسجد محل رفت‌وآمد داریم و خودمان را مدیون مسجد و اهالی آن می‌دانیم و بچه‌های مسجد را می‌شناختیم. همه کسانی که آن شب در ایست و بازرسی شهید شدند را می‌شناسم. باید بگویم که با شهادت جلال و بچه‌های مسجد حالا دلبستگی ما به مسجد و محل بیشتر شده است. همه بچه‌های شهید مسجد مثل اعضای خانواده خود بودند. من خاطرات زیادی با آنها دارم، چون از بچگی با هم بودیم و سال‌هاست که یکدیگر را می‌شناختیم. واقعاً چهره‌های باصفا و بامعنویت بودند. شهادت آنان اگر چه اندوه بزرگی است و شوک بزرگی به ما و اهالی محل وارد کرد، اما بر کات فراوان خودش را هم دارد. ما آن شب هشت شهید دادیم، اما این خون‌ها ملت را منسجم‌تر کرده است. اساساً درخت انقلاب همیشه با خون شهیدان بارور شده است. خون رهبر شهید انقلاب، خون جوانان ما را به جوش آورده بود. بعد از شهادت رهبر انقلاب، زندگی برای

با شهادت بچه‌های ایست و بازرسی نه تنها ایستگاه تعطیل نشد، بلکه داوطلبان حضور در ایست و بازرسی و برنامه‌های بسیج به شدت افزایش یافتند و تعداد بیشتری از جوانان و اهالی داوطلب حضور در ایست و بازرسی شدند که این یکی از برکات خون شهیداست

بسیاری از این جوانان سخت شده بود. این را هم اضافه کنم که با شهادت بچه‌ها در آن ایستگاه ایست و بازرسی، نه تنها ایستگاه تعطیل نشد، بلکه داوطلبان حضور در این ایستگاه بیشتر شد و تعداد بسیار زیادی از جوانان و اهالی محل داوطلب حضور در مأموریت‌های بسیج و ایست و بازرسی شده‌اند که این یکی از برکات خون شهیداست.

■ **آخرین دیدار قبل از شهادت**

ما به رسم دیرینه خانوادگی پیش از عید به خواهران‌مان سر می‌زنیم و برای‌شان عیدی می‌بریم. دو شب قبل از شهادت جلال، با هم افطار منزل خواهر کوچک‌ترمان در اطراف پاکدشت بودیم. در مسیر رفت و برگشت جلال از شهادت می‌گفت و حال عجیبی داشت. تقریباً در آن ایام در طول روز چندین بار هم تلفنی در تماس بودیم، اما آن شب آخرین دیدار من و جلال با هم بود و دیدار بعدی ما موکول شد به روز بعد شهادت در معراج بهشت‌زهر(اس) که پیکر و صورت خونین جلال را به همراه آقامهدی برادر کوچک‌ترم دیدیم.

جلال اگر چه از ناحیه سر و صورت به شدت مجروح موکول شد به روز بعد شهادت در معراج بهشت‌زهر(اس) که پیکر و صورت خونین جلال را به همراه آقامهدی برادر کوچک‌ترم دیدیم.

جلال اگر چه از ناحیه سر و صورت به شدت مجروح موکول شد به روز بعد شهادت در معراج بهشت‌زهر(اس) که پیکر و صورت خونین جلال را به همراه آقامهدی برادر کوچک‌ترم دیدیم.

جلال اگر چه از ناحیه سر و صورت به شدت مجروح موکول شد به روز بعد شهادت در معراج بهشت‌زهر(اس) که پیکر و صورت خونین جلال را به همراه آقامهدی برادر کوچک‌ترم دیدیم.

				۳					
			۳	۴	۹				۸
				۷		۹			
					۷		۶		
					۹		۲		
				۸	۷				
			۲					۳	
								۵	۹
				۲		۸		۹	

۴	۵	۸	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۵	۶	۸	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۶	۷	۸	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۷	۸	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱
۸	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۹	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۰	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۲	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۳	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۴	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷
۱۵	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷	۱	۷

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید

که در هر ردیف، ستون و مربع

های کوچک سه در سه فقط

یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۷۶۹۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰	۵۵	۶۰	۶۵	۷۰
۲	۶	۱۱	۱۶	۲۱	۲۶	۳۱	۳۶	۴۱	۴۶	۵۱	۵۶	۶۱	۶۶	۷۱
۳	۷	۱۲	۱۷	۲۲	۲۷	۳۲	۳۷	۴۲	۴۷	۵۲	۵۷	۶۲	۶۷	۷۲
۴	۸	۱۳	۱۸	۲۳	۲۸	۳۳	۳۸	۴۳	۴۸	۵۳	۵۸	۶۳	۶۸	۷۳
۵	۹	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴	۴۹	۵۴	۵۹	۶۴	۶۹	۷۴
۶	۱۰	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰	۵۵	۶۰	۶۵	۷۰	۷۵
۷	۱۱	۱۶	۲۱	۲۶	۳۱	۳۶	۴۱	۴۶	۵۱	۵۶	۶۱	۶۶	۷۱	۷۶
۸	۱۲	۱۷	۲۲	۲۷	۳۲	۳۷	۴۲	۴۷	۵۲	۵۷	۶۲	۶۷	۷۲	۷۷
۹	۱۳	۱۸	۲۳	۲۸	۳۳	۳۸	۴۳	۴۸	۵۳	۵۸	۶۳	۶۸	۷۳	۷۸
۱۰	۱۴	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴	۴۹	۵۴	۵۹	۶۴	۶۹	۷۴	۷۹
۱۱	۱۵	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵	۵۰	۵۵	۶۰	۶۵	۷۰	۷۵	۸۰
۱۲	۱۶	۲۱	۲۶	۳۱	۳۶	۴۱	۴۶	۵۱	۵۶	۶۱	۶۶	۷۱	۷۶	۸۱
۱۳	۱۷	۲۲	۲۷	۳۲	۳۷	۴۲	۴۷	۵۲	۵۷	۶۲	۶۷	۷۲	۷۷	۸۲
۱۴	۱۸	۲۳	۲۸	۳۳	۳۸	۴۳	۴۸	۵۳	۵۸	۶۳	۶۸	۷۳	۷۸	۸۳
۱۵	۱۹	۲۴	۲۹	۳۴	۳۹	۴۴	۴۹	۵۴	۵۹	۶۴	۶۹	۷۴	۷۹	۸۴